

## ... و باز هم آل بویه

• دکتر حسین مفتخری  
دانشیار دانشگاه تربیت معلم

سال‌ها پیش دوست پرتلاش و فاضلم، جناب دکتر نصرالله صالحی، طی مقاله‌ای در مجله «گفت‌وگو» (ش ۱۹) تحت عنوان «آل بویه، تشیع و تسامح» به معرفی کتاب ارزشمند «احیای فرهنگی در عهد آل بویه» تألیف جونل کرمر پرداخت. این‌جانب در توضیحی نقدگونه بر آن مقاله، مطلب مختصری نوشتم که سردبیر محترم آن مجله‌ی وزین با انتخاب عنوان «باز هم آل بویه» آن را در شماره‌ی ۲۱ مجله گفت‌وگو (پائیز ۱۳۷۷) به چاپ رسانید. با گذشت بیش از یک دهه از آن زمان، انتخاب و اختصاص یک شماره ویژه‌ی آل بویه از سوی دست‌اندرکاران نشریه کتاب‌ماه تاریخ و جغرافیا، نشانگر آن است که آل بویه هنوز هم مسأله ماست. البته نه به عنوان یک بحث صرفاً تاریخی، که پرونده‌ی آن همیشه باز خواهد بود، بلکه از جهت مسائلی که هنوز هم با آن سروکار داریم و گذشته‌ای که تا امروز استمرار و تجدید حیات یافته است. به نظر می‌رسد در هرگونه بحثی راجع به هویت تاریخی و کیستی امروز ما، امعان نظر و توجه ویژه به آل بویه لازم و ضروری خواهد بود.

دولت آل بویه از نظر قدرت و وسعت قلمرو و بالاخص شکوفایی فرهنگی و تأثیر آن بر فرهنگ ایرانی - اسلامی در ادوار بعدی، از مهم‌ترین حکومت‌های ایران بعد از اسلام است. آل بویه اگر نه به اندازه صفویان ولی مقدم بر آنان در شکل‌گیری هویت ایرانی بعد از اسلام سهیم بوده و در پیوند دادن اندیشه‌های ملک‌داری ایرانی - اسلامی و بردباری مذهبی و ترویج خردگرایی (شیعی - معتزلی) ایفای نقش کرده‌اند.

\*\*\*

بدون شک یکی از سه دوره‌ی «فرصت» تاریخی برای شیعه همین دوره است. در همین عصر است که به لحاظ وجود فضای نسبتاً باز فرهنگی، تضارب افکار و آرا موجب رشد و باروری فقه و کلام شیعی شد. وجود رقیبان قدرتمند اهل تسنن در عرصه‌ی علوم دینی، شیعیان را نیز برای دفاع از کیان علمی، فرهنگی خود به تکاپو انداخت و یکی از ادوار درخشان فرهنگی جهان اسلام (و نه فقط تشیع) رقم خورد. گرچه تسلط یک‌صدساله‌ی غلامان ترک بر بغداد قبل از آل بویه، روند تفکیک حوزه‌های قدرت دینی و دنیوی را تسهیل و زمینه را برای پذیرش آل بویه آسان ساخته بود و شرایط خارجی و داخلی هم‌چون تجاوز رومیان

به مرزهای دارالاسلام، افزایش شمار شیعیان در بغداد و ظهور سلسله‌های شیعی دیگر نظیر فاطمیان، آل حمدان و قرامطه و هم‌چنین آشوب و هرج و مرج اجتماعی در عراق ناشی از تاخت و تاز غلامان ترک، بیم خلیفه و مسلمین از اقدامات خشونت‌بار مرداویج زیاری، در عراق عجم (مسعودی، ۱۳۶۵، ص ۷۴۸) و در نتیجه استقبال خلیفه از قدرت‌گیری آل بویه جهت خنثی کردن مرداویج و نیز امرای ترک (ابن اثیر، ۱۹۸۷، م، ص ۳۱۴) همگی زمینه‌های لازم برای چیرگی هرچه بیشتر آل بویه بر دربار خلافت را فراهم آورده بود و حتی بعد از آل بویه نیز سلسله‌های ترک (هم‌چون غزنویان و سلجوقیان و خورزمشاهیان) با خلافت همان کردند که آل بویه کرد؛ با وجود این تفاوت بسیار است بین تسلط سلسله‌های شیعی بر بغداد با تسلط غلامان یا سلسله‌های ترک که حامی مذهب تسنن بودند.

در مرکز خلافتی که تا چندی قبل خلفایی هم‌چون متوکل بر مصدر امور تکیه زده بودند که در سخت‌گیری بر شیعیان شهره بودند، امرایی به قدرت رسیده بودند که در حمایت از تشیع و شیعیان - که تا قبل از آن در اختفاء و انزوا به سر می‌بردند - تردیدی به خود راه نمی‌دادند. ایشان به حمایت جذبی از علما و دانشمندان شیعی پرداختند و ترویج آداب و احکام و شعائر شیعی هم‌چون برگزاری آزادانه‌ی مراسم عزاداری تاسوعا و عاشورا، جشن عید غدیر خم، احیای مشاهد و بقاع متبرک شیعی، احداث دارالعلم‌ها و کتاب‌خانه‌ها برای دانشمندان و اهل علم شیعی را دستور کار خود قرار دادند و به اقدامات فرهنگی و اجتماعی متعددی در جهت بسط و گسترش آئین و فرهنگ شیعی مبادرت ورزیدند آن‌چنان‌که این دوره را از جهت آزادی عمل شیعه در کنار ادوار معول و صفویه می‌باید از دوره‌های «فرصت» شیعی به حساب آورد.

\*\*\*

در دوره‌ای که به میان‌برده‌ی ایرانی معروف است (بعد از استیلای اعراب و قبل از سنده‌ی ترکان)، آل بویه توانستند یکی از سلسله‌های نام‌آور بعد از اسلام را تشکیل دهند. از سویی خود را به خاندان ساسانی منتسب کردند و از سوی دیگر طی نسب‌نامه‌ای الهی و دینی، به ابراهیم نبی (ع) منتسب شدند (ابن طقطقی ۱۳۵۰ ص ۳۷۸).

ایشان، که معمولاً گمان می‌رود در اصل زیدی و پیرو عقیده‌ی شیعی مسلط بر موطن خویش بودند (جوئل کرمر، ۱۳۷۵، ص ۷۸، مادلونگ، ۱۳۷۷: ص ۱۳۹)، پس از تسلط بر بغداد، ظاهراً از زیدی‌گری به مذهب ۱۲ امامی گراییدند؛ به منظور استقلال از زیدیان و تکیه بر فرقه‌ی دیگری از شیعه که رسماً امام حاضر در صحنه نداشته باشد تا به حکومت او دعوت شود. بدین ترتیب زمینه را برای ارتباط و پیوند نهاد سلطنت و نهاد دین، که یکی از اساسی‌ترین مفردات اندیشه‌ی سیاسی ایرانی‌شهری است، مهیا کردند. بیشترین سعی آنان تلفیق اندیشه‌های دینی ایران باستان و دیانت اسلامی بود تا از عقاید مشترک فرهنگ قبل از اسلام در زمینه‌ی مشروعیت دینی «حق الهی حکومت» استفاده کنند و از این طریق بتوانند بر مردمی که هم به گذشته‌ی خود افتخار می‌کردند و هم برای دین اسلام ارزش و اهمیت زیادی قائل بودند، حکومت کنند. نمونه‌ی بارز این اهتمام را در مراسم تاجگذاری قدرتمندترین امیر آل بویه، «عضدالدوله» در بغداد شاهدیم. عضدالدوله سنت قدیم شاهنشاهی ساسانی را احیا و امارت آل بویه را به سلطنتی واقعی تبدیل کرد.

هم‌چنین آل بویه علاوه بر میمنت و تبرک سلسله‌ی خود با «عهد و لوای خلافت»، از فره ایزدی و سنت نسب‌سازی پادشاهی به‌عنوان دیگر ارکان مشروعیت‌بخش دولت خویش بهره گرفتند. سنتی که از ساسانیان - که نسبت خود را به هخامنشیان می‌رسانیدند - تا سلسله‌ی قاجار - که مورخان درباری‌اش نسبت پادشاهان‌ش را به صفویان می‌چسبانیدند - امتداد یافت و دوام آورد. آل بویه، که نزدیک به یک قرن خلفای عباسی را زیر نفوذ و قیمومیت خود داشتند و در عمل، خلیفه را از همه‌ی امور دولتی و اقتدار سیاسی معزول کرده بودند، هیچ‌گاه آشکارا مقام معنوی او را نقض نکردند و درصدد تغییر خلافت از خاندان عباسی برنیامدند. ایشان به‌رغم مذهب شیعی،



در دوره‌ی نخست آل بویه، برای اولین بار در تاریخ اسلام  
سلسله‌ای شیعی بر پایگاه اهل تسنن و دارالخلافة تسلط  
یافت و خلیفه به فرمانی قناعت کرد و خلفا را جز لوا و  
منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف  
کاری نماند

مرجعیت سیاسی خلیفه عباسی را پذیرفته بودند.

امرای بویه عناوین باستانی ایران از جمله عنوان شاهنشاه (شاه شاهان) را احیا کردند و القاب  
پرطمطراق خلفا و حکمرانان عرب را به کار گرفتند و از تاج و تخت که نشانه‌های سلطنت بود،  
استفاده کردند. (کرمر، پیشین، ص ۸)

\*\*\*

غالباً آل بویه را با ویژگی شکیبایی و بردباری در امر دین و سیاست می‌شناسند، گرچه صفت  
«سماحت مدار» و «حکومت متساهل» درباره‌ی این سلسله را با کمی تساهل باید پذیرفت.  
آل بویه یکه‌تاز این عرصه نبودند یا لاقلاً از سلسله‌هایی مانند اشکانیان و فاطمیان نیز در این  
زمینه می‌توان یاد کرد. اما، به هر حال، آل بویه نسبت به سلسله‌های قبل و بعد از خود، در این  
زمینه بسیار متفاوت است. البته شکیبایی و بردباری نسبت به غیرمسلمانان و اهل ذمه در فرهنگ  
و تمدن اسلامی امری نسبتاً شناخته شده بود و به جز پاره‌ای مقاطع تاریخی، که قشریگری دینی  
غلبه داشت، اهل ذمه وضعیت نسبتاً مناسبی داشتند. برگزاری جلسات بحث و مناظره‌ی مذهبی  
با حضور ارباب ادیان مختلف نیز اختصاص به آل بویه نداشت و در مواقع دیگر، از جمله دوران  
حکمرانی مأمون عباسی، سابقه داشت. از این رو، در بحث بردباری سیاسی - مذهبی، بیش از آن که  
رابطه‌ی مسلمانان با غیرمسلمانان مدنظر قرار گیرد، بایستی به روابط موجود میان خود مسلمانان  
نظر داشت. تنگ‌نظری فرقه‌های گوناگون اسلامی نسبت به یکدیگر بسیار بیشتر بود تا نسبت  
به غیرمسلمانان. سیاست مذهبی آل بویه و به تبع آن، بردباری مذهبی ایشان تا حدودی تابعی از  
روابط ایشان با خلافت عباسی بود که طی سه مرحله قابل شناسایی است:

در دوره‌ی نخست (که نماینده‌ی بارز آن احمد معزالدوله است)، برای اولین بار در تاریخ اسلام  
سلسله‌ای شیعی بر پایگاه اهل تسنن و دارالخلافة تسلط یافت و «خلیفه به فرمانی قناعت کرد  
و خلفا را جز لوا و منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف کاری نماند» (مجمل  
التواریخ و القصص، بی‌تا، ص ۳۷۹) در این مقطع، آل بویه موضعی تهاجمی نسبت به خلافت  
عباسی داشت و کاملاً بر آن مسلط بود و حتی ظاهراً قصد براندازی آن را داشت که بنا به دلایلی  
از این امر صرف نظر شد. (ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۳۱۵) به نظر مصطفی کامل الشیبی و نیز  
جوئل کرمر، آل بویه پس از تسلط بر بغداد، به منظور استقلال از زبديان و تکیه بر فرقه‌ی دیگری  
از شیعه - که رسماً امامی نداشته باشد تا به حکومت او دعوت شود - از زیدی‌گری به مذهب  
دوازده امامی گرائیدند و هم بدین جهت است که می‌بینیم از الغاء خلافت عباسی و اعلام خلافت  
علوی، خودداری نمودند (الشیبى، ۱۳۷۴، ص ۴۱؛ کرمر، پیشین، ص ۷۶)

به تبعیت از رابطه‌ی آل بویه با خلافت عباسی، در این دوره (عهد معزالدوله) تشیع (و در این عهد،  
نوع ۱۲ امامی آن) موضعی تهاجمی نسبت به اهل تسنن داشت که به منازعات مذهبی شیعه  
و سنی انجامید و البته چرایی آن در پرتو آن چه که در سه قرن قبل از آن، بر شیعه رفته بود،  
قابل درک است. منازعات شدید و خشونت‌بار مذهبی میان شیعیان و سنیان به هر دلیل و علتی



جریان‌های عقل‌گرا با ظهور آل بویه حیاتی دوباره یافتند و نفوذ فکری و سیاسی خود را در دربار آل بویه گسترش دادند تا آنجا که قرن چهارم هجری را می‌توان عصر احیای خردگرایی معتزلی - شیعی در مقابل جریان شریعت‌گرایی حنابله و اهل حدیث نامید

## آل بویه

در این عهد روی داده باشد، می‌توان این دوره را از معدود مقاطعی دانست که در آن تعصبات و خشونت‌های مذهبی، به پشتوانه‌ی قدرت حاکم تشدید شد. جوئل کرمر نیز معتقد است به قدرت رسیدن آل بویه بی‌گمان کشمکش‌های عقیدتی را که پیش از این به وخامت گرائیده بود، شدیدتر کرد. (کرمر، پیشین، ص ۷۸). وی هم‌چنین می‌نویسد، رویکرد شیعی آل بویه و التزام آن‌ها به رسوم شیعی، تشنج‌های فرقه‌ای را دامن زد (همو، ص ۹۱). سیاست مذهبی معزالدوله بر پشتیبانی صریح و آشکار از اقلیت شیعی در نزاع با اهل سنت مبتنی بود. نه فقط مهلبی - وزیر معزالدوله - متمایل به طرفداری از شیعیان بود (کرمر، پیشین، ص ۷۸) بلکه خود او نیز در برخی موارد سلسله‌جنبان این درگیری‌ها می‌شد. علاوه بر این، به دستور او مراسم و شعائر شیعی هم‌چون عزاداری عاشورا و جشن غدیر برای اولین بار آزادانه به پا داشته شد (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۱۵). قبور ائمه شیعی بازسازی و زیارت آن ترویج گشت و در بغداد اذان به سبک شیعی اقامه شد. در مجموع، روند امور به گونه‌ای پیش رفت که عکس‌العمل اهل تسنن را در پی آورد؛ خصومت‌های بالقوه علنی گشت و جوئی از خشونت و کشتار و حملات دسته جمعی در بازار و محلات مسکونی حاکم شد که نتیجه آن چیزی جز آشوب و هرج و مرج و ظهور عباران (در این‌جا به معنی غارتگران و آشوبگران) در بغداد و حومه‌ی آن نبود. حتی دامنه‌ی این جدال‌ها به داخل ایران، از جمله اصفهان کشیده شد و در آن‌جا نزاعی سخت میان شیعیان و سنیان پدید آمد و خانه‌های بازرگانان شیعی قم به تاراج رفت. علت آن بود که مردی از اهالی قم، صحابه پیامبر را دشنام داده بود. (ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۳). بنابراین، این که تصور شود آل بویه هیچ‌گاه به جانبداری از شیعیان نمی‌پرداختند و همیشه سعی در آرام نمودن طرفین داشتند حداقل در مورد معزالدوله، چندان صادق نیست. برخلاف نظر کرمر، که معتقد است معزالدوله سیاست آشتی مذهبی میان سنیان و شیعیان را در پیش گرفت (کرمر، پیشین، ص ۷۸) وی نه تنها نسبت به لعن معاویه تساهل داشت، بلکه به دستور صریح او در سال ۳۵۱ هـ بر دیوار مساجد بغداد اشعاری در لعن معاویه، ابوبکر، عمر، عثمان و عایشه نوشته شد که چون شبانه از سوی سنیان پاک شد، و معزالدوله خواست دوباره آن را تجدید کند، وزیرش مهلبی او را از شورش مردم بیم داد و مقرر شد این‌گونه بنویسند که خدا ظالمین آل رسول‌الله را لعنت کند و نام هیچ‌کس را جز معاویه در لعن و نفرین نبرند (ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۴). با همه‌ی این اوصاف، حتی در مورد معزالدوله نیز گفته شده در مواردی، در نزاع بین شیعیان و سنیان، هاشمیان را توقیف کرد و فتنه را خاموش ساخت. (ذهبی، ۱۴۱۵ هـ، ج ۲، ص ۸۰).

سیاست مذهبی آل بویه با قدرت‌گیری عضدالدوله وارد مرحله‌ی جدیدی شد که به درستی می‌تواند نمونه‌ی اعلامی شکبایی و بردباری در حکومت‌داری لقب گیرد. اوج تسامح فکری آل بویه و شاید دوره‌ی اسلامی در دوران حکومت عضدالدوله متجلی شد. اما نباید از این نکته غافل شد که تسامح وی تا حدی اقتضای زمان نیز بود. عضدالدوله در زمانی به امارت رسید که به واسطه‌ی درگیری‌های شدید مذهبی اوضاع درهم و آشفته بود و او با درایت و کیاست هرچه تمام‌تر، توانست



امنیت و آرامش و به تبع آن پیشرفت علمی - فرهنگی را گسترش دهد. جالب این که عضدالدوله در اوج قدرت و نه از روی ضعف چنین سیاستی را در پیش گرفت. او اولین امیری بود که پس از اسلام، لقب ملک‌الملوک یا شاهنشاه گرفت. قدرت و اقتدار عضدالدوله کمتر از معزالدوله نبود، با این حال وی به‌رغم آن که شخصاً فردی شیعه و حتی متهم به غلو در تشیع بود (جعفریان، ۱۳۶۹، ص ۲۴۴) و با مرمت و نوسازی مرقد امامان شیعه در کربلا و نجف تمایلات شیعی خود را ابراز می‌کرد و پس از مرگ نیز در جوار مرقد علی (ع) دفن شد (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۳، ۲۲۲)، در حکومت‌داری آشکارا از شیعیان حمایت نمی‌کرد. او که در برخورد با خلیفه نیز رعایت ظواهر را می‌کرد (ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۶۰)، و حتی وزیر وی نصرانی داشت (ابن مسکویه، ۱۹۱۵، ج ۶، ص ۴۰۸) به‌درستی تشخیص داد در حکومت‌داری بایستی همه را یکسان و هم‌وزن در نظر گرفت و از حمایت جمعی علیه جمعی دیگر اجتناب ورزید. از همین روی اکیداً دستور داد هر دو طرف از شعارنویسی و لعن و ناسزاگویی به اولیاء و مقدسات یکدیگر خودداری ورزند و در صورت تخلف به‌شدت مجازات شوند. وی هم‌چنین مانع وعظ و خطابه‌ی واعظان (قصاص) هر دو فرقه شد و حتی علویان صاحب نفوذ را به فارس تبعید کرد (کرمر، پیشین، ص ۸۱).

با درگذشت عضدالدوله، بنابر علل داخلی (درگیری خاندان بویه که تا حدودی ناشی از ساخت غیرمتمرکز قدرت ایشان بود) و نیز عوامل بیرونی (قدرت‌گیری سلسله‌های ترک غزنوی و سلجوقی)، دوره‌ی جدیدی در تاریخ این خاندان آغاز شد. قدرت آل‌بویه روبه‌ضعف نهاد و به همان نسبت بر جسارت خلیفه و نیز اهل تسنن، که مستظهر به حمایت امرایی چون محمود غزنوی و طغرل سلجوقی بودند، افزوده شد. رمز قدرت‌گیری این سلسله‌ها و پیدا کردن وجهه‌ای بسیار مثبت در منابع اهل تسنن برای سرانشان و حتی استقبال از قدرت‌گیری ایشان تا حد زیادی به وضعیت اجتماعی - روانی خلافت و اهل تسنن در دوره‌ی قدرت آل‌بویه شیعی مذهب بازمی‌گردد. بی‌جهت نیست که سلطان محمود لقب غازی گرفت، نه فقط برای غزای با کفار هند، بلکه هم‌چنین به‌خاطر کشتار رافضیان (شیعیان) ری و عراق عجم. ابن اثیر در مورد او می‌نویسد: مردی خردمند، دیندار و خیر بود. چیزی که در او عیب گرفته شود، نبود. مگر این که از هر راهی که بود اموال را می‌گرفت. (ابن اثیر، پیشین، ج ۷، صص ۸ - ۳۴۷). در این دوره آل‌بویه و به تبع آن شیعیان، موضعی تدافعی اتخاذ کردند و متقابلاً سنیان هستند که با خشونت هرچه بیشتر بر شیعیان تاخت و تاز می‌کنند. مراکز مقدس، کتابخانه‌ها و محله‌های مسکونی شیعیان مورد نهب و غارت قرار می‌گیرد. شیعیان مجبور می‌شوند در اذان شعارهای خود را حذف کنند و به سبک سنیان اذان را اقامه نمایند و حتی به صحابه رسول درود فرستند. با متزوی شدن شیعیان و قدرت‌گیری سلسله‌های حامی تسنن (غزنوی و سلجوقی) دوره‌ی «عسرت» جدیدی برای شیعیان (و این بار خصوصاً اسماعیلیه) آغاز شد.

\*\*\*

جریان‌های عقل‌گرا با ظهور آل‌بویه حیاتی دوباره یافتند. عقل‌گرایان معتزلی - شیعی، پس از طی شرایط سخت و محنت‌آمیزی که با قدرت‌گیری متوکل و غلامان ترک بدان دچار شده بودند و تصور می‌شد برای همیشه محو شده‌اند، در عهد آل‌بویه مجدداً سر برآوردند و نفوذ فکری و سیاسی خود را در دربار آل‌بویه گسترش دادند تا آن‌جا که قرن چهارم هجری را می‌توان عصر احیای خردگرایی معتزلی - شیعی در مقابل جریان شریعت‌گرای حنابله و اهل حدیث نامید. معتزله در عراق، فارس، جبال، خوزستان، ری و طبرستان به توسعه و ترویج آئین خود پرداختند و حتی پاره‌ای از صاحب منصبان آل‌بویه، هم‌چون صاحب بن عباد گرایش معتزلی داشتند. امیران بویه‌ای مرکز حکومت خود را به‌وجود دانشمندان، حکیمان و ادیبان آراستند و از هیچ کوشش و حمایتی در پرورش اهل فضل و دانش و ترویج علم و فرهنگ کوتاهی نکردند و البته در این میان، معتزله‌ی عقل‌گرا، که با شیعه نیز قرابت یافته بودند، مکتب کلامی مسلط، و بیش از دیگران به حمایت‌های مادی و معنوی آل‌بویه



مستظهر بودند. نقطه‌ی عطف آن نیز، فعالیت‌های فکری قاضی عبدالجبار، قاضی القضاة ری، و شاگردانش بود (مادلونگ، ۱۳۷۷، ص ۶۹) که با حمایت صاحب بن عباد آن‌جا را به‌عنوان مهم‌ترین کانون معتزلی درآوردند. صاحب بن عباد وزیر، از معتزلیان مخلص و از شاگردان ابوهاشم جبایی و ابواسحاق نصیبینی بود که مورد حمایت و عنایت امیران بویه‌ای چون مؤیدالدوله و فخرالدوله قرار داشت و جانشین ابن عمید وزیر بود. قدرت معتزله در دوره‌ی آل بویه تا حد زیادی مدیون او بود که معتزلیان را گرد خود جمع کرد و به آن‌ها مناصب عالی سپرد تا آن‌جا که ری را در عهد فخرالدوله، با بغداد عهد مأمون، به لحاظ قدرت معتزله، مقایسه کرده‌اند. در جلسات مناظره‌ای که وی ترتیب می‌داد و خود نیز شرکت می‌کرد، عمدتاً علایق فکری معتزله هم‌چون خلق قرآن مورد بحث قرار می‌گرفت. با مرگ صاحب بن عباد و بروز اختلافات خانگی در دربار آل بویه، قدرت ایشان و به‌تبع آن، معتزله رو به ضعف نهاد. مکتب اعتزال و خردگرایی تحت فشار شدید محافل اصحاب حدیث، خصوصاً حنبلی‌ها قرار گرفت که حمایت عامه‌ی مردم را نیز با خود داشتند. معتزله به حدی در تنگنا قرار گرفتند که خلیفه‌ی عباسی القادر بالله، در سال ۴۰۹ هـ اعلامیه‌ای معروف به اعلامیه فادری منتشر کرد و بر طبق آن تمایل خود را به اهل حدیث و سنت نشان داد و قائل به کفر معتزله شد. علما و متکلمین را از تدریس و مناظره در مورد اعتزال و رفض (شیعه) و مقالات اهل حدیث نهی کرد و گفت که اگر مخالف آن عمل کنند، به عذاب و عقوبت دچار خواهند شد. (خطیب بغدادی، بی تا، ج ۴، ص ۳۸) ظهور محمود غزنوی حامی اهل تسنن و حمله‌ی وی به ری و آتش زدن کتاب‌های معتزله، ضربه‌ای سخت بر معتزله و شیعه بود و قدرت‌گیری اشاعره در عهد سلجوقیان، آخرین بقایای جریان عقل‌گرایی معتزلی را به حاشیه راند و دور جدیدی از سخت‌گیری‌های مذهبی آغاز شد که شکبایی و بردباری آل بویه را به خاطرهما سپرد.

#### منابع:

- ابن الاثیر، عزالدین علی؛ *الکامل فی التاریخ*، المجلد السادس بیروت، دارالفکر، ۱۹۷۸ م.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان؛ *المنتظم*، ج ۷، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ هـ.
- ابن خلکان، احمد بن محمد؛ *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، ج ۳، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۶۴.
- ابن طقطقی، ابوجعفر محمدبن علی بن طباطبا؛ *تاریخ فخری*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- ابن مسکویه؛ *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، مصر، مطبعة الشركة التمدن الصناعیه، ۱۹۱۵ م.
- مسعودی، ابوالحسن، *مروج الذهب*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.
- الذهبی، محمد بن احمدبن عثمان؛ *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، بیروت دارالکتب العربی، ۱۴۱۵ هـ.
- الشیبی، مصطفی کامل؛ *تشیخ و تصوف*، ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی قراقرلو، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴.
- بغدادی، خطیب؛ *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- جعفریان، رسول؛ *تاریخ تشیع در ایران*، چاپ دوم، تهران سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.
- کرمر، جونل؛ *احیای فرهنگی در عهد آل بویه، انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه‌ی محمدسعید حنایی کاشانی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- مادلونگ، ویلفرد؛ *فرقه‌های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- مؤلف نامعلوم؛ *مجمل التواریخ و القصص*، به اهتمام ملک الشعراء بهار، تهران انتشارات کلاله‌ی خاور، بی تا.

